بحث مذاکره با امریکا از تخیل تا واقعیت

دکتر هوشنگ امیر احمدی استاد ایرانی مقیم آمریکا

در گفت‌وگو با گروه «آینه»

□ رابطه ایران و امریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با فراز و فرودهایی روبرو بوده، گاه به نظر می‌آمده که به سمت گشایش می‌رود و گاه به سمت قفل شدن کامل؛ برخی کارشناسان معتقدند که این قفل شدن ادامه پیدا خواهد کرد مثل رابطه امریکا و کوبا، که همچنان ۳۰ سال با فراز و فرود و انسداد، امتداد پیدا کرده است. شما اقدام اخیر کلینتون که گشایش جدیدی را در معاملات شرکتهای امریکایی با ایران به وجود آورد را در چه چارچوبی ارزیابی می کنید و به نظر شما رابطه ایران و امریکا چه چشم‌اندازهایی دارد؟ اصولاً آیا امکان بهبود رابطه میان دو کشور بدون اینکه دو طرف از اصولشان کوتاه بیایند، وجود دارد؟

امیر احمدی: قبل از اینکه وارد جنبه های مختلف رابطه ایران و امریکا شوم، اجازه بدهید بگویم که من خیلی خوشوقت هستم که بحث مسائل ایران و امریکا دارد کم کم درایران باز می شود. این امر مهمی است. ما باید روی سود وزیان داشتن و یا نداشتن رابطه با امریکا بحث و تبادل نظر نکنیم. باید در همین رابطه بفهمیم که موقعیت امریکا در دنیای جدید چگونه است و چه تغییراتی خواهد کرد. باید اهمیت استراتژیکی آن و یا عدم اهمیت آن را در جهان چندقطبی در حال شکل گیری دریابیم. باید نوع سیاستی را که ایران در داخل و خارج ازمرزهای خود در رابطه با این تحولات جدید در پیش بگیرد دقیقاً تعیین کنیم و باید توجه داشته باشیم که سیاستی در پیش بگیریم که هم به توسعه ما منتهی بشود و هم منافع ملی مان را تأمین بکند. دیدم که ماهنامه «عصرما» این بحث را مطرح کرده و از نیروهای مختلف هم دعوت نموده است که در آن شرکت بکنند. خوب این خیلی معقول ودوراندیشانه است. در حال حاضر مواضع بسیار متفاوتی درباره رابطه ایران و امریکا در کشورمان وجود دارد و متأسفانه هیچ یک از این مواضع پختگی لازم را ندارد که منشأ یک حرکت مفید در رابطه با امریکا باشد. از یک سو بحث مبارزه بی امان با امریکا مطرح است و از سوی دیگر بوی تسلیم طلبی به مشام می رسد. هر دوی این مواضع به اندازه هم خطرناک هستند. راه بهتر گفت وگوی سازنده و سنجیده جهت رسیدگی به یک درک درست از مسائل فی مابین و ایجاد یک فضای اعتماد متقابل است و اینکه این دغدغه باید در چارچوب حفظ استقلال و عزت کشور، منافع ملی، امنیت ملی و حقوق و احترام انجام بگیرد. با این توضیح مختصر حالا اجازه بدهید جنبه های مختلف رابطه ایران و امریکا را بررسی بکنیم.

رابطه ایران و امریکا چند جنبه دارد که در مجموع باعث اصلی تنش و بحران بین دو کشور یا دو دولت است. یک جنبه اش، جنبه اختلاط واقعیت و تخیلات، از هر دو طرف می باشد، یعنی از انقلاب اسلامی به این طرف از سال ۱۹۷۹، چون این دو کشور، یعنی این دو دولت، هیچ وقت از نزدیک همدیگر را تجربه نکردند و هیچوقت همدیگر را نشناختند. در مورد همدیگر دچار یک مقدار تخیلات شدند. در عین حال البته یک سری واقعیت بین این دو وجود دارد. پس برای هر حرکتی در رابطه با نزدیکی ایران ـ امریکا لازم است که یک درک بهتری از این اختلاط بین واقعیت و تخیل به وجود بیاید، یعنی درواقع، هم ایرانیها و هم امریکاییها باید بتوانند تخیل را از واقعیت جدا کنند. مثال می زنم. هر اتفاق بدی که در منطقه بیفتد امریکاییها فکر می کنند ایرانیها به شکلی در آن دست دارند. ولی واقعیت این است که ایران قدرت این را ندارد که بتواند در همه مسائلی که در منطقه رخ می دهد دخالت کند و آن را تحت کنترل بگیرد. حتی نیروهای حزب الله لبنان و حماس فلسطین هم در اکثر موارد خیلی خودمختار و خارج از اراده ایران عمل می کنند، مخصوصاً حماس. ولی واقعیت این است که امریکاییها دربیشتر موارد این طور فکر نمی کنند. در مقابل، ایران در مورد امریکا فکر می کند که این کشوری است که رابطه اش هیچ چیز مثبتی برای ایران ندارد یا هر اتفاقی که در منطقه یا در دنیا می افتد که برای جمهوری اسلامی منفی است به یک شکلی امریکا در آن دست دارد. البته ایران در تحلیل نهایی پشت سر این قضایا صهیونیسم را می بیند. ما می توانیم مثالهای زیادی در مورد تخیلاتی که در این رابطه ها وجود دارد بزنیم. اما واقعیت این است که خیلی از چیزهایی که ما در مورد امریکا فکر می کنیم و چیزهایی که آنها در مورد ما فکر می کنند چون در این ۱۸ سال دو دولت ارتباطی با هم نداشتند و همدیگر را نفهمیدند تبدیل به تخیلات شده. از آن طرف واقعیتهایی وجود دارد، واقعیت این است که ما امریکاییها را به گروگان گرفتیم، واقعیت این است که آنها پولهای ما را خوردند، واقعیت این است که آنها در جنگ ایران و عراق به عراق کمک کردند و بعد زدند هواپیمای مسافربری ما را انداختند، واقعیت این است که ما باصلح بین اعراب و اسراییل مخالفیم. ببینیدیک سری واقعیتها هست. یعنی وقتی امریکا می گوید شما این کار و آن کار را می کنید به یک سری واقعیت اشاره دارد و وقتی ما به آنها می گوییم شما این کار و آن کار را می کنید به یک سری واقعیت اشاره داریم.

جنبه دوم مشکل ایران و امریکا این است که غیر از خود ایران و امریکا نیروهای دیگری وارد این رابطه شده اند که لزوماً جایگاهشان اینجا نیست و ربطی به آنها ندارد یا اگر دارد غیرمستقیم است. مثلاً عربها، اسراییلیها، اروپاییها در این رابطه دخالت می کنند، مخالفان دولت جمهوری اسلامی در خارج از کشور و در منطقه در این کار دخالت می کنند. بنابراین نیروهای سومی هستند که وارد رابطه ایران و امریکا هستند و در آن تخریب می کنند و این نیروها بیشتر در جهت منافع خودشان عمل می کنند تا در جهت منافع کشور امریکا یا ایران. متأسفانه چون ایران و امریکا در خانه همدیگر حضور ندارند، نمایندگی ندارند، این نیروها قدرت زیادی پیدا کرده اند برای ایجاد آشوب و هیجان در این رابطه. مثلاً فرض بفرمایید به جای اینکه نماینده دولت ایران در واشنگتن یک حرفی را که در تهران زده می شود تفسیر کند و بگوید که معنای این حرفی که مثلاً در نماز جمعه زده شد، چیست. یک کارشناس صهیونیسم یا یک کارشناس طرفدار عرب می گوید منظور از این حرفی که در نماز جمعه زده شده چه بوده است. دولت امریکا هم، چون در آنجا نماینده ایران نیست تا به آن رجوع کند و یا سازمان، دستگاه و یا تشکیلاتی نیست که حرف ایران را درست بیان کند. خوب می رود آن طرف و سعی می کند حرف مخالفان رابطه را بپذیرد و این ایجاد سوءتفاهم می کند. متأسفانه عین همین قضیه این طرف هم به وجود آمده. یعنی ما هم تفسیرها و حرفهایی که امریکاییها درباره ما می زنند را (چون امریکا اینجا کسی را ندارد که ما به آن رجوع کنیم و بگوییم که توضیح بدهد) دست دوم و سوم و چهارم می گیریم و بعد سعی می کنیم براساس آن به یک درکی برسیم. خوب نتیجه کار این شده که دو کشور رابطه شان بیش از پیش آشفته شود، آشفته از این دیدگاه نداشتن انسجام در درک متقابل از همدیگر می باشد.

وجهه سوم یا جنبه سوم مشکل ایران و امریکا، مسأله روشن است. این خیلی مهم است که بدانیم دررابطه ایران و امریکا هیچ موضوع، هیچ مسأله یی که قابل مذاکره نباشد وجود ندارد. هر مشکلی که بین ایران و امریکاست قابل مذاکره است. بنابراین طبیعت مشکل ایران و امریکا مثلاً با طبیعت مشکل امریکا با شوروی سابق فرق می کند. آن موقع دوتا ایدئولوژی بودند یکی کمونیست بود و یکی سرمایه داری. اینها می گفتند ما با هم حرفی نداریم بزنیم. یکی کمر بسته بود که دیگری را از بین ببرد تا اینکه گورباچف آمد و یک سری کارها کرد. جریان امروز فرق می کند برای ایران و امریکا. بین اسلام و غرب برعکس آنچه که آقای هانتینگتون و آدمهای نظیر آن می گویند هیچ تضاد غیرقابل حلی وجود ندارد. برخورد تمدن ها یک فرضیه تخیلی است که اکثریت روشنفکران و سیاستمداران امریکا ـ از جمله وزارت امورخارجه امریکا ـ آن را قبول ندارند. تصادفاً دولت امریکا همیشه گفته که هیچ مشکلی با طبیعت اسلامی حکومت تهران ندارد. خیلی روشن این حرف را گفته است، البته می دانیم یک سری کودتاهایی اوایل انقلاب ترتیب داده می شد که ما به هر حال به یک شکلی فکر می کردیم که امریکا پشت سر آن است که آن یک بحث دیگری است. می خواهم بگویم که حداقل از وقتی کلینتون آمده، در دستور کارش سرنگونی دولت ایران نبوده، برعکس، شواهد نشان می دهد که بیشترین تکیه شان بر تغییر رفتار حکومت است و خیلی هم روی آن مشخص حرف می زنند و در رابطه با این رفتار روی ۳ مورد تکیه دارند. یک مورد برمی گردد به تروریسم بین المللی که امریکاییها فکر می کنند ایران به شکلی درگیر آن است. مثل کشتار رهبران مخالفان و عملیات تروریستی حزب الله و حماس علیه اسراییل. عملیات ضداسراییل درصدر نگرانی های امریکا در ارتباط با ایران قراردارد.

دومین نگرانی از ایران برمی گردد به تهیه سلاحهای هسته یی. امریکا اعتقاد دارد ایران در جهت تهیه و گسترش این سلاحهای کشتار دسته جمعی فعالیت دارد. این مسأله اینک در صدر مشکلات رابطه ایران و امریکا قراردارد. سوم هم برمی گردد به مخالفت ایران با صلح اعراب و اسراییل. خوب بگذارید برگردم به آن داستان تخیل و واقعیت و یک مثال دیگری همین جا بزنم. ببینید ایران مخالف رابطه صلح اعراب و اسراییل است و این را هم گفته. ولی درون این واقعیت یک تخیل هم وجود دارد. تخیل چیه؟ اینکه اگر مخالفت ایران نبود بین اعراب و اسراییل صلح می شد. مثال دیگری می زنیم ایران تا ۵ سال آینده کرده و از این طریق سعی در تخریب اقتصادی دارد.

اگر خوب دقت کنیم در فهرست مسائل (که می شود چیزهای دیگری هم به آن اضافه کرد) مسائل غیرقابل مذاکره وجود ندارد. امریکا می گوید تروریسم بین المللی، ایران می تواند بگوید خوب بگویید ببینیم داستان چیست و تروریست واقعی کیست؟ در مورد سلاحهای اتمی ما می بینیم امریکا با کره شمالی مذاکره کرده و به نتیجه هم رسیده. در مورد صلح اعراب و اسراییل هم به همین شکل. در واقع دشمن اصلی صلح، خود شخص آقای نتانیاهو نخست وزیر اسراییل است!

□ فکر نمی کنید که امریکا درخصوص مشکلاتش با ایران غرض‌ورزانه عمل می کند؟ مثلاً این حق هر کشور مستقلی است که در مقابل یک مسأله جهانی یا منطقه یی موضع مخالفت اتخاذ بکند.

امیراحمدی: این سؤال دو قسمت دارد که اجازه بدهید به ترتیب جواب بدهم. اول در مورد غرض ورزی امریکا واقعیت این است که دسترسی پیدا می کند به بمب، این را امریکاییها و اسراییلی ها می گویند. ما می دانیم این یک تخیل است. امریکاییها این تخیل را برمبنای یک چیزی به اسم IRAQI Syndrome پیش بینی می کنند. آنها اینطور استدلال می کنند: ببینید ما فکر می کردیم عراق دارد بمب می سازد و ما این را گفتیم به جهانیان ولی کسی باور نکرد. بعد فهمیدیم حقیقت دارد. بنابراین چون یک جا فکر می کردیم و درست درآمد. بنابراین درباره ایران هم که فکر می کنیم، باید درست دربیاید. تصادفاً در مورد کره شمالی هم آنها می گویند ما فکر می کردیم و مدتها می گفتیم که کره شمالی دارد بمب درست می کند، خیلی ها فکر می گفتند نه. ولی فکرمان درست از آب درآمد. بنابراین می بینید که امریکا تخیلی دارد که فکر می کند درآینده محقق می شود. در اینجا امریکا بر شکش بیشتر ارزش قایل است تا اطلاعات شفافی که ایران به دنیا ارایه داده است. چون که اعتماد امریکا به ایران از بین رفته است.

خوب این سه تا مشکل اساسی امریکا درباره ایران است که گفتیم. ایران هم با امریکا مسائلی دارد. مثلاً امریکا دارایی های ایران را مسدود کرده و بخشی را هم سرکشیده و به روی خودش هم نمی آورد. دولت امریکا هنوز هم انقلاب اسلامی را به رسمیت نشناخته، یعنی انقلاب ایران را به عنوان یک حرکت مردمی، به عنوان یک حرکتی که ریشه یی و تاریخی و توده یی بوده نپذیرفته است. امریکاییها هواپیمای مسافربری ایران را انداختند و هنوز هم غرامت هواپیما را نداده اند! اگرچه غرامتی برای سرنشینان دادند. امریکا یک سری از ابزار و سلاحهای نظامی که زمان شاه خریداری شده بود مسدود کرد و هنوز پس نداده. ایران گله دارد که امریکا به عراق کمک کرد و از این طریق صدمات زیادی به ما زد. بعدها هم وقتی که حتی سازمان ملل متحد عراق را مسؤول شناخت در جنگ، باز هم امریکا سعی کرد که از ایران جانبداری نکند و از حقوق ایران برای دریافت غرامت جنگی و چیزهایی نظیر این دفاع نکرد و بالاخره، ایران معترض است که امریکا بدون توجه به قوانین بین المللی تجارت جهانی تحریم اقتصادی، سیاست مهاردوگانه قانون داماتو را بر ایران و طرفین معاملات جهانی اش تحمیل کرده و ایران برای مخالفت خودش باید بتواند دلیل دنیاپسند بهتری پیدا کند. مثلاً ما می گوییم مخالفت روند صلح هستیم برای اینکه این حق فلسطینی ها را ادا نمی کند. حرف ما درست است اما اکثردولت های دنیا این را نمی پذیرند. این حرف را دخالت درباره ملت های دیگر ارزیابی می کنند. درحالی که اگر بیاییم بگوییم که مخالفت ما با روند صلح دلیل امنیت و منافع ملی دارد، آن وقت، اگر هم موضع ما را دوست نداشته باشند آن را می پذیرند. حالا نتیجه یی که می خواهم از این بحث بگیرم این است که بین ایران و امریکا یکسری مسائل قابل مذاکره وجود دارد. اما این دو کشور به دلایل زیادی نمی توانند روی یک روش برخورد با اینها به نتیجه برسند. ببینید الآن بحث ایران و امریکا این روزها روی چه هست. مثلاً ایران می گوید آنها باید یک قدم بردارند تا ما جواب بدهیم. آنها هم می گویند شما یک قدم بردارید ما جواب می دهیم. درست مثل این است که هر دو رودرواسی دارند با هم، که یکی می خواهد یک حرکتی بشود که که امریکا از استاندارد دوگانه (DOUBLE STANDARD) استفاده می کند. مثلاً اسراییل بیش از ۲۰۰ کلاهک اتمی دارد و عضو معاهده منع توزیع سلاحهای هسته یی (NPT) هم نیست و به سازمان انرژی اتمی هم اجازه نمی دهد که از تأسیسات اتمی آن بازدید بکند؛ با این احوال امریکا اعتراضی ندارد و از اسراییل حمایت می کند، درباره حقوق بشر هم اسراییل چنین وضعیتی دارد. اگرچه وضع حقوق بشر در ایران تکمیل نیست ولی می دانیم که وضعیت در ایران بمراتب بهتر از بسیاری از کشورها از جمله کشورهای عربی طرفدار امریکا در منطقه است. درعربستان زنان نمی توانند رانندگی کنند و در آنجا و کویت و بعضی شیخ نشینان، زنان حق رأی ندارند و در مصر آقای «حسنی مبارک» عملاً رییس جمهوری دائم العمر شده است. باوجود اینها، امریکا مسأله یی با این کشورها روی حقوق بشر ندارد! مثالهای زیادی را می شود زد و نشان داد که بلی امریکا درباره ایران غرض ورزانه عمل می کند و از استاندارد دوگانه استفاده می کند و اما در مورد قسمت دوم سؤال پاسخ مثبت است ایران حق دارد موضع مستقل بگیرد و جواب دنیاپسند بدهد. یعنی توضیح قابل درک در چهارچوب زبان دیپلماسی جهانی بدهد. مشکل ما این است وقتی که می خواهیم یک سیاستی را توضیح بدهیم خرابش می کنیم. مثلاً درباره صلح اعراب و اسراییل ایران باید بگوید براساس اصول روابط بین المللی و به عنوان یک کشور مستقل من مخالف این صلح هستم. تمام شد. متأسفانه ما می آییم توضیح بیشتری بدهیم کار را خرابتر می کنیم. مثلاً می گوییم ما در روند صلح دخالت فیزیکی نمی کنیم. امریکا می گوید مگر قرار است بکنی که این حرف را یک امتیاز به حساب ما می گذاری. تصادفاً درباره موضوع صلح اعراب و اسراییل، ایران می تواند بحث دنیاپسند خوبی ارایه بدهد. مثلاً در روند صلح اعراب و اسراییل از همان اول ایران به اصطلاح ایزوله شد، اکس کلود (Exclude) و طرد شد. درواقع از همان کنفرانس مادرید ایران را گفتند نمی توانید در کنفرانس شرکت کنید. عراق را هم همینطور. یعنی اینها را به اصطلاح اکس کلود exclude کردند و کشورهای دیگر را این کلود include کردند یعنی داخل جریان کردند و درواقع صلح اعراب و اسراییل در چهارچوب یک تئوری inclusion و exclusion در خاورمیانه مطرح شد. ایران و عراق خارج از جریان قرارگرفته بودند و کشورهای حاشیه خلیج فارس واسراییل و فلسطینی ها و مصر و اردن در جریان قرار داشتند. به علاوه آن یکی جواب بدهد. متأسفانه دو دولت هنوز نتوانسته ـ یا نخواسته ـ روشی را پیدا کنند که بتوانند در چهارچوب آن روش حداقل یک گفت وگوی معمولی را درسطح بسیار نازل هم که شده به پیش ببرند. مثال می زنم: وقتی اسراییلی ها با فلسطینی ها خواستند شروع به مذاکره کنند یک حرکت Track Two دیپلماسی را پیش بردند. در این روش، یک عده اسراییلی و فلسطینی که به ظاهر ربط زیادی مستقیماً با دولت اسراییل یا سازمان آزادیبخش فلسطین نداشتند (ولی در عین حال به هر دوی این نیروها به یک شکلی ارتباط داشتند) با هم صحبت می کردند و گزارش رد وبدل می کردند و در این پروسه این نیروها به یکسری نتایجی رسیدند و اینها را به رهبران اسراییل و فلسطین انتقال می دادند. دراین روند متوجه شدند که یکسری نکات مشترک پیدا شده. بعد وقتی رسیدند به جایی که دیگر مسأله برایشان یک مقدار روشن بود و دیدند که یک اساس Base وجود دارد برای یک سری توافق هایی بین رهبران، خود را آرام آرام کنار کشیدند و کار را دادند دست افراد رسمی تر. بحث این است که دولت های ایران و امریکا هنوز هم سعی نکرده اند که این جریان Track Two را به شکل خوبش راه بیندازند. همان جور که می دانیم در گذشته یکسری حرکتهایی شد که یک تحرکی بین ایران و امریکا ایجاد شود مثل جریاناتی که به داستان ایران گیت و داستانهایی نظیر منتهی شدند. متأسفانه آن جریانها بسیار ناشی و از طریق افرادی شروع و مطرح شد که بیشتر به دنبال منافع شخصی و اقتصادی خودشان بودند تا اینکه رابطه دو کشورو دو ملت متمدن. اینها فقط می خواستند از این قضیه و از جنگ ایران و عراق یک پولی بسازند. مسأله شان این نبود که دوملت، دو ملت متمدن ایران و امریکا را با هم نزدیک بکنند. متأسفانه این جوری شد. بعدها هم چون آن تجربه ها، آن روش برخوردها تجربه غلطی هم برای ایرانیها و هم برای امریکاییها به پیش آورد، امریکاییها سعی کردند خودشان را بطور کلی کنار بکشند و سعی کنند که مستقیماً و بطور غیرپنهانی وارد مذاکره شوند. این امر البته مسأله گفت وگو را مشکل تر کرده است و جایی برای دخالت با حسن نیت سازمان های بی طرف بین المللی مثل سازمان ملل و سازمانهای غیردولتی جهانی که در جهت حل مشکلات بین کشورها فعالیت می کنند نگذاشته است. موضع رسمی دولت امریکا این است که ما آماده ایم با یک شخصیت سیاسی رسمی جمهوری اسلامی که دارای اختیار باشد حرف بزنیم. امریکاییها اوایل می گفتند ما حاضر نیستیم پنهانی این عمل انجام شود. الآن می گویند پنهانی هم حاضریم مذاکره بکنیم ولی اگر لو رفت ما خودمان پیشقدم می شویم برای مطرح کردن مذاکره در بین مردم.

□ تضمینی برای لو نرفتنش نمی کنند؟

امیراحمدی: نه. درواقع دو شرط دارند: شرط اول اینکه با یک آدم قدرتمند رسمی داریم حرف می زنیم دوم اینکه: اگر پنهانی می خواهید حرف بزنید حرفی نداریم ولی تضمینی برای آشکارنشدنش نمی کنیم.

□ آیا بدون پیش شرط حاضرند این مذاکره را انجام دهند؟

امیراحمدی: دقیقاً نکته بعدی قضیه همینجاست. آن هم یک مشکل روشی است. مشکل روشی این است که در ظاهر هیچکدام از این دو کشور پیش شرط ندارند. چون اگر به امریکاییها بگوییم شما پیش شرط دارید؟ می گویند نه ما هیچگونه پیش شرطی نداریم. ما یک سری مسائل داریم که می خواهیم با ایران مطرح کنیم. ما می خواهیم همه این مسائل بین ما حل شود. مثلاً امریکاییها می گویند ما نمی آییم فقط روی مسأله سلاحهای هسته یی صحبت کنیم مسأله این سلاحها که حل شد بگوییم خداحافظ خیلی خوب فردا رابطه برقرار کنیم. نه، مسائل دیگر هم باید حل شود. روند صلح بسازی بین ما تمام نمی شود تا وقتی که همه این مسائل حل شده باشد، مخصوصاً این ۳ تا مسأله که دربالا توضیح دادم. بنابراین یک مسأله روشی دیگر این است که واقعاً باید از کجا شروع کرد؟ چطوری شروع کرد؟ کی و در چه مرحله یی چه کسی قدم جلو بگذارد؟ برای امریکایی ها روند مذاکره احتمالی یک تکه است و به هم پیوسته؛ بدین معنی که می گویند ما با هم دوست نیستیم چون مسائلی وجود دارد. این مسائل را باید یک به یک بنشینیم حل کنیم. هر مسأله یی که حل شد، معنایش این نیست که دوست شده ایم؛ هنوز دوست نیستیم تا مسأله بعدی را هم حل کنیم و الی آخر تا همه مسائل فی مابین حل شود. آن وقت دوستیم. ایران برخوردش اینطور نیست. روش ایران این است که با مسائل ایزوله یا مجزا برخورد کند یعنی می گوید که وقتی یک مسأله را حل می کنیم باید تأثیرش را فوراً در رابطه فی مابین ببینیم. نه اینکه لزوماً رابطه برقرار بشود بلکه تنش پایین بیاید. ایجاد اعتماد بشود. مسأله بعدی ممکن است مدتهاطول بکشد تا حل بشود. این انتظار نباید بین دو دولت مشکل آفرین باشد. به علاوه ایران عقیده دارد که لازم نیست، حتی گاهاً ممکن نیست همه مسائل را با مذاکره حل کنیم. مثلاً لازم نیست در مورد مسأله تروریسم بین المللی با شما مذاکره کنیم. ایران به امریکا می گوید که شما وقتی یک کشوری را از اول متهم به تروریسم می کنید نشستن بر سر یک میز با او اصلاً بی معنا می شود. با دولت غیرعادی که نمی شود مذاکره کرد. این موضع رسمی ایران است. ایران می گوید من اصلاً نمی توانم بپذیرم که تروریسم بین المللی یک مسأله است بین من و تو. اگر بپذیریم که این امر یک مسأله است بین من و تو، آن وقت پذیرفته ام که من در آن جریان نقش دارم. که من یک دولت غیرعادی هستم. ایران به امریکا می گوید: این یک تخیل است که تو داری. من روی تخیل نمی توانم با تو بنشینم صحبت کنم. بنابراین تو باید از اول فرض خود را عوض کنی. باید قبول کنی که ایران یک کشور معمولی است، این دولت، دولت عادی یی است. تنها در این صورت می توانیم بنشینیم روی دو مسأله عمده یی که بین ما هست، یعنی صلح و اتم حرف بزنیم و مذاکره بکنیم و راه حل پیدا بکنیم. درواقع ایران می خواهد که طلسم تروریسم را بشکند و امریکا را وادارد که در چهارچوب احترام متقابل و حسن نیت مذاکره بکند. به نظر من این موضع ایران درست است چون فقط در این صورت است که اعتماد متقابل به وجود می آید، چیزی که هر دو دولت برای مذاکره به آن نیاز دارند. ولی مسأله روشی ایران در اینجا ختم نمی شود. مشکل عدم اعتماد همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. ایران می گوید من در گذشته چند قدم مهم برداشتم چون می خواستم حسن نیت نشان دهم ولی شما امریکاییها نه تنها مقابله به مثل نکردید بلکه پاسخ منفی هم دادید. مثلاً ایران کمک کرد به امریکا برای آزادی گروگانها در لبنان؛ ایران در جنگ متفقین علیه عراق طرف امریکاییها را گرفت و خیلی خوب عمل کرد. انصافاً خوب عمل کرد. ولی باز هم جواب مثبتی از امریکاییها نگرفت. بعدها آمد یک قرارداد نزدیک به یک میلیارددلاری را با شرکت نفتی کاناکو (Conoco) منعقد ساخت باز هم امریکاییها جواب منفی دادند. خوب ایران می گوید اینکه نمی شود که ما سعی کنیم حسن نیت به خرج دهیم، حتی پیشقدم شویم، ولی شما هر بار برخوردتان منفی باشد. اینجاست که ایران می گوید: من به اندازه کافی خسته ام و دیگر خودم قدمی برنمی دارم. در عین حال می گوید من حرفی ندارم مذاکره کنم. مشکل مذاکره ندارم، ولی من باید اول از شما امریکاییها حسن نیت ببینم. این حسن نیت باید به من ثابت کند که می توانم به شما اعتماد کنم. وقتی اعتماد من را جلب کردید آن وقت ۵۰ درصد مسأله حل است. ایران موضعش این است که به امریکاییها نمی شود اعتماد کرد. دولت می گوید: ما این را ثابت کرده ایم: (چندبار تجربه کردیم و هر دفعه به ما ثابت شده) که نمی شود به شما امریکاییها اعتماد کرد، برای اینکه حسن نیت ندارید. شمار می دهید وقتی می گویید که ما در سیاست مهار دوگانه راه را برای مذاکره و گفت وگو باز گذاشته ایم. ایران در جواب همیشه گفته که دروغ می گویید، شما حسن نیت ندارید، شما مذاکره نمی خواهید، شما فقط کارتان این است که یک وضعیتی به وجود آورید که هر چه می خواهید از ما بگیرید یا حداقل تحقیرمان بکنید و ما هم یک کشور مستقلی هستیم و این استقلال را با خون بچه هایمان به دست آورده ایم و به هیچ وجه حاضر نیستیم زیربار زورتان برویم و نخواهیم هم رفت.

□ ادامه دارد

● رابطه ایران امریکا چند جنبه دارد که در مجموع باعث اصلی تنش و بحران بین دو کشور یا دو دولت است. یک جنبه اش، جنبه اختلاط واقعیت و تخیلات، از هر دو طرف می باشد

● جنبه دوم مشکل ایران و امریکا این است که غیر از خود ایران و امریکا نیروهای دیگری وارد این رابطه شده اند که لزوماً جایگاهشان اینجا نیست و ربطی به آنها ندارد یا اگر دارد غیرمستقیم است.

هادی امت

به مناسبت میلاد امام دهم(ع)

در پانزدهمین روز ازماه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری قمری حضرت امام ابوالحسن علی النقی الهادی در محلی به نام «صریا» از دامان مادری پرهیزگار به نام «کانه» متولد گردید. حضرت پس از شهادت پدر در سال ۲۲۰ هجری قمری در حالی که کودکی ۸ساله بیش نبود به امامت رسید و مدت ۳۳سال نیز به هدایت امت پرداخت. دوران زندگی کوتاه حضرت بسیار دشوار و با تنگناهای فراوانی از سوی خلفای وقت روبرو بود. سیاست عباسیان از زمان امامت حضرت رضا(ع) بر این بود که سعی می کردند از گسترش پایگاههای مردمی ائمه جلوگیری نمایند. برای تحقق این هدف شوم امام هشتم به بهانه پذیرش ولایتعهدی به صورت جبری به خراسان فراخوانده می شود. امام جواد(ع) نیز با لطایف الحیل در نزدیکی دربار مسکن داده می شود و امام دهم(ع) نیز توسط متوکل عباسی از مدینه به سامرا منتقل شد تا حرکاتش زیر نظر باشد و از امت خویش دور افتد. متوکل آزادی امام را خطر بزرگی برای خلافت خود می پنداشت. او آزار شیعیان را سرلوحه کار خود قرار داد و حتی به دستور او قبرمطهر امام حسین(ع) تخریب گردید. با وجود خفقانی که عباسیان بر جامعه آن روز حاکم کرده بودند، گرایش به رهبری امام معصوم(ع) روی به فزونی نهاده بود و از دیگر سو مردم از دستگاه خلفا دوری می کردند. در زمان امام هادی(ع) مردم از بنیه فرهنگی خوبی برخوردار بودند و به جایگاه واقعی ائمه علیهم السلام معرفت داشتند.

در سالهای امامت امام یازدهم(ع) و در پرتو روشنگریهای آن امام همام چند قیام مردمی بوقوع پیوست و ضربات شدیدی را بر پیکره خلافت عباسیان وارد ساخت.

امام هادی(ع) دارای معجزات و کرامات فراوانی بود. حضرت برای تشریح افکار زلال خود مناظرات بسیاری با مخالفان داشت و توانست با برتری اندیشه خود آنان را از کژی و معوجی بازدارد. گوناگونی روایات و احادیثی که از امام علی النقی علیه السلام برای امت باقی مانده دلیل مسلمی بر احاطه حتمی آن امام به علوم روز بوده است.

از یادگاران ارزشمندی که از حضرت برایمان باقی مانده زیارت شریف «جامعه» با مضامین بلند عرفانی است که شیعیان در هر زیارتگاهی با خواندن آن به عظمت هستی بخش عرفان می یابند. در سالروز میلاد فرخنده آن امام بر حق از محضر پرفیضش طلب می کنیم که دنیایمان را با زیارت خود و اجداد و فرزندانش و آخرتمان را نیز با شفاعت آنان متبرک گرداند.

عبدالله نصیری